



# جسارت و انندگی

زن جوان سعودی که مقابل پادشاهی مردان ایستاد

منال شریف

ترجمه‌ی مریم سعادت‌مند بحری



## فهرست

- ۷..... مقدمه‌ی مترجم
- ۱۱..... ۱. کشوری که یک پادشاه و میلیون‌ها ملکه دارد
- ۳۳..... ۲. میله‌های زندان، میان سوک‌ها
- ۵۱..... ۳. دختران بی‌بندوبار
- ۷۷..... ۴. مکه محاصره شد
- ۹۹..... ۵. پشت پرده
- ۱۱۷..... ۶. باربی من نابود شد
- ۱۳۹..... ۷. دیش ماهواره، ممنوع
- ۱۶۷..... ۸. شاغل ولی بی‌خانمان
- ۱۹۳..... ۹. عشق و مرد فلافل به‌دست
- ۲۲۵..... ۱۰. یا آزاد زندگی کن یا بمیر
- ۲۴۷..... ۱۱. وقتی یک زن رانندگی می‌کند
- ۲۷۵..... ۱۲. در پادشاهی مردان سعودی
- ۲۹۹..... ۱۳. پدر و پادشاه
- ۳۱۷..... ۱۴. باران با اولین قطره آغاز می‌شود

کشوری که یک پادشاه و میلیون‌ها ملکه دارد.

ساعت دو صبح بود که پلیس مخفی به سراغم آمد. آن قدر سروصدا راه انداختند و محکم و پیوسته به در کوبیدند که در می‌لرزید. پسر پنج‌ساله‌ام خواب بود اما من و برادرم هنوز بیدار بودیم. برادرم مات و مبهوت به من نگاه کرد و با عجله در را باز کرد. من کمی عقب‌تر ایستاده بودم. وقتی در باز شد، نسیم شامگاهی صورتم را نوازش کرد. بهار بود و هوای گرم و درعین حال مطبوعی داشتیم. بیرون تاریک بود چون لامپ ایوان چند هفته پیش سوخت و وقت رسیدن آن را تعویض کنم. داشتم فکر می‌کردم می‌باید با این سروصداها پسرم بیدار شده باشد. در این لحظات و قبل از این که ورق زندگی‌ام عوض شود، افکار مختلفی به ذهنم رسید.

در آن تاریکی تنها چیزی که می‌شد دید، سایه‌ی چند مرد بود که جلوی خانها ایستاده بودند و به در می‌کوبیدند. نمی‌توانستم آن‌ها را شناسایی کنم چون نه لباس فرم پوشیده بودند و نه کارت شناسایی ارائه می‌دادند. وقتی برادرم هویت‌شان را سؤال کرد، سکوت کردند. بالاخره یکی از آن‌ها گفت: «آیا این‌جا خانه‌ی منال شریف است؟»

برادرم بدون معطلی و با صدایی محکم پاسخ داد: «بله.»

- ایشان باید همین الان با ما به مرکز پلیس طهران<sup>۱</sup> بیایند.

دلایلش مشخص بود چون دیروز بعد از ظهر پلیس راهنمایی - راندگی مرا به جرم راندگی با اتومبیل برادرم متوقف کرده بود. عنوان احضاریه این بود: «راندگی یک زن» برادرم روی صندلی جلو کنارم نشسته بود و بعد از دستگیری هم هر مرکز پلیس ثقبه<sup>۲</sup> پنج ساعت با من و کنارم بود. این مرکز پلیس یک ساختمان دولتی دوطبقه و بتنی بود با حصارهای محکم به دورش. یک اتاق با در داشت داشت که رانندگان را ساعت‌ها و شاید روزها آن‌جا نگه می‌داشتند که البته آن هم مختص مردان بود. مطمئن بودم اولین زنی هستم که وارد مرکز پلیس طهران می‌شوم. چند ساعتی طول کشید تا پلیس با فرماندهی ارشد و فرماندار تماس بگیرد تا فقط برگه‌ای را تهیه کنند که من امضا کنم. آن برگه در واقع تعهدنامه‌ای بود تا دیگر در عربستان راندگی نکنم. من آن را امضا نکردم. آن‌ها با فشاری کردند. برادرم برگه‌ها را خواند و متوجه شد از دو اتهامی که به من داده بودند، بی‌حرمتی به سنت‌های عربستان می‌توانست قابل قبول باشد ولی اتهام «راندگی یک زن» نه. زیرا هیچ‌جای قوانین راندگی از ممنوعیت راندگی زنان در عربستان سعودی مطلبی عنوان نشده بود و بنابراین جرم محسوب نمی‌شد. تنها اتهامی که می‌توانستند به من بزنند این بود که برخلاف عرف و سنت عمل کرده‌ام. آن تعهدنامه را امضا کردم و در نهایت از آن‌ها مرخصم. همراه با برادرم تاکسی گرفتیم و به خانه برگشتیم و فکر می‌کردیم که قضیه تمام شد و ما برنده شده‌ایم.

به آپارتمانم برگشتیم و تلویزیون را روشن کردم. روی میز جعبه‌های پیتزا بود و سه نفر از دوستانم در اتاق پذیرایی نشسته بودند و با لپ‌تاپ و گوشی‌هایشان مشغول بودند. به محض این که وارد خانه شدم، خانم برادرم

۱. طهران: نام شهری در شرق عربستان سعودی.

۲. ثقبه: منطقه‌ای در مجاورت شهر خَیبر در شرق عربستان.

گریه سر داد، دوستانم مرا در آغوش گرفتند و فریاد می‌زدند چون باور نمی‌کردند پلیس مرا آزاد کند. همان لحظات اول که بازداشت شدیم، به یکی از دوستانم پیامک دادم و گفتم که مرا به جرم رانندگی دستگیر کرده‌اند. او هم در توییت هشتکی به نام «منال را آزاد کنید» راه انداخت. ناگهان همه شروع کردند در این مورد صحبت کردن. ظرف شش ساعت اخبار دستگیری‌ام همه‌جا پیچید چون از نظر جسمی و روحی خیلی خسته بودم، به هیچ‌یک از این‌ها نگاه نکردم. فقط دلم می‌خواست دوش بگیرم و بخوابم. اما طبق رسم و رسومات عرب، ما هرگز از مهمان درخواست نمی‌کنیم که خانه را ترک کند. به همین دلیل مجبور شدم کنارشان بنشینم. درباره‌ی اولین پیروزی‌مان حرف زدیم و این که به آن‌ها ثابت کردیم که هیچ‌جای قوانین راهنمایی - رانندگی در مورد ممنوعیت رانندگی زنان چیزی درج نشده. مهمانان با خوشحالی رفتند و من هم در این فکر بودم که دیگر هیچ‌کسی نمی‌تواند جلوی ما را بگیرد.

اما حالا که ساعت دو صبح است و چندین نفر برای بردنم جلوی در خانه‌ام ایستاده‌اند، همه‌ی شادی‌های روزمان از بین رفت. وقتی اسم مرکز پلیس طهران را شنیدم، وحشت کردم. برادرم در را محکم به روی آن‌ها بست و از پشت قفل کرد. چند لحظه سکوت همه‌ها را فرا گرفت اما دوباره در زدن را شروع کردند.

\*\*\*

آپارتمان من در شهر مقدس مکه قرار نداشت. مکه، با آن حیابان‌های تودرتو و ازدحام زائران خانه‌ی خدا، شهر خاطرات دوران کودکی من است. خانه‌ام در میان آسمان خراش‌ها و برج‌های ریاض، پایتخت عربستان سعودی هم نبود. من در استان شرقی عربستان زندگی می‌کردم جایی که شرکت نفت آرامکو<sup>۱</sup> را امریکایی‌ها ساخته و طراحی کرده بودند و برای شرکت جان بی

۱. Aramco: شرکت ملی نفت و گاز طبیعی عربستان سعودی که قبلاً شرکت عربی - امریکایی بود. این شرکت در شهر طهران واقع شده و یکی از پر درآمدترین کمپانی‌های دنیاست.

راکفلر<sup>۱</sup> کار می‌کردند. این شرکت امریکایی در تأسیس آرامکو نقش داشت. امروز آرامکو بزرگ‌ترین شرکت نفتی سعودی است و با ذخیره‌ی بالای ۲۶۰ بیلیون بشکه نفت، بزرگ‌ترین صادرکننده‌ی نفت در دنیا به‌شمار می‌رود. ضمناً با ارزش خالص حدوداً ۲,۵ تریلیون دلاری ثروتمندترین شرکت دنیا نیز هست. من در آرامکو کار می‌کردم و این شرکت کارفرمای من محسوب می‌شد. وقتی امریکایی‌ها در دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ میلادی آرامکو را به سعودی‌ها فروختند، بخشی از توافقات این بود که به استخدام زنان ادامه دهند.

آرامکو برای کار و سکونت کارکنانش شهرکی ساخت که خودش دنیایی متفاوت است. این شهرک امکانات خاصی دارد از جمله: زمین گلف باشکوه، چمن سبز و زیبا، درختان نخل، پارک‌ها و استخرهای متعدد و خیلی شبیه به شهرهای جنوب کالیفرنیاست. در شهرک آرامکو دیگر هیچ خبری از قوانین سعودی نیست. مردان و زنان کنار هم کار می‌کنند و زنان مجبور نیستند حجاب داشته باشند. مراسمی مثل هالووین را جشن می‌گیرند و همه لباس‌های مخصوص می‌پوشند. برخلاف دیگر مکان‌های عربستان، زنان می‌توانند در شهرک آرامکو راندگی کنند و هیچ ممنوعیتی برایشان وجود ندارد. مسائل امنیتی در داخل شهرک هم کاملاً متفاوت با قوانین امنیتی عربستان است. پلیس محلی یا حتی مأموران امر به معروف و نهی از منکر هم اجازه‌ی ورود به داخل شهرک را ندارند. آرامکو سیستم امنیتی و حتی آتشنشانی خودش را دارد و همه‌ی امور را در داخل خود شهرک کنترل می‌کنند درست مثل این است که در داخل پادشاهی سعودی یک دولت مستقل وجود داشته باشد.

اما آن شب متوجه شدم که پلیس مخفی سعودی اجازه‌ی ورود به شهرک

---

۱. John D. Rockefeller's company: کارخانه دار بزرگ امریکایی جان دی. راکفلر در تاریخ ۸ ژوئیه ۱۸۳۹ در ریچفورد، نیویورک متولد شد. او اولین پالایشگاه نفت خود را در نزدیکی کلینلند ساخت و در سال ۱۸۷۰ شرکت نفت را تأسیس کرد. او تا سال ۱۸۸۲ تجارت نفت در ایالات متحده را انحصاراً در دست داشت.

را دارد. درهای اتاق نشیمن خانه‌ام از نوع کشویی و تمام شیشه‌ای بودند؛ برعکس سعودی‌ها که خانه‌هایشان را مثل زن‌هایشان با پارچه و پرده می‌پوشانند. من این کار را دوست ندارم و دلم می‌خواهد تابش نور را در خانه داشته باشم. دیدم یکی از آن مردان پشت در شیشه‌ای ایستاده و صورتش را به شیشه چسبانده درحالی‌که بخار ناشی از تنفسش روی شیشه دیده می‌شد. او نه حرکت می‌کرد و نه حرفی می‌زد. فقط چشمانش می‌چرخیدند و در حال بررسی خانه‌ام بود. آن شب تمام وقت پشت شیشه بود و از آن‌جا تکان نخورد. او هم مثل دیگر همکارانش لباس شخصی به تن داشت. همین نشان می‌داد که آن‌ها پلیس مخفی هستند. پلیس‌های مخفی لباس فرم نمی‌پوشند و خودشان را پلیس معرفی نمی‌کنند. آن‌ها شغل‌ها و هویت‌های دیگری دارند. درعین حال در همه‌ی سطوح جامعه و مشاغل نفوذ دارند و تنها هدف‌شان خبرچینی است. این افراد را حکومت پادشاهی استخدام می‌کند تا بر شهروندان و اعمال قوانین نظارت داشته باشند.

برادرم از پشت در سعی کرد آن‌ها را برگرداند و گفت: «چرا نمی‌فهمید که ساعت دو صبح است؟ مردم خوابند ضمناً ما تازه از مرکز پلیس ثقبه برگشته‌ایم.» او می‌خواست به آن‌ها بفهماند که موضوع حل شده اما هیچ صدایی از آن‌ها شنیده نشد.

برادرم بعد از وقفه‌ای کوتاه صدایش را بالاتر برد و گفت: «اصلاً شماها کی هستید؟ تا حکم دستگیری نداشته باشید ما با شما هیچ‌جا نمی‌آییم. هر کاری دارید بروید و صبح برگردید. شما این حق را ندارید همه‌شب به این‌جا بیایید و ما را به اداره‌ی پلیس ببرید.»

در عربستان سعودی قوانین شرعی با قوانین مملکتی متفاوت هستند. مذهب‌یون و مسلمانان سعودی اعتقاد دارند قوانین شرع از طرف خدا تعیین شده. شرع می‌گوید کسی را که جرم کوچکی مرتکب شده، نباید بین غروب تا طلوع خورشید دستگیر کرد. در جای دیگر همین شرع می‌گوید شما مجاز نیستید بدون مجوز قاضی و دادگاه کسی را دستگیر کنید مگر این‌که

مسئولین امر تشخیص داده باشند که این شخص تهدیدی برای امنیت ملی است. پس از شنیدن صحبت‌های برادرم، مردانی که بیرون بودند، سکوت کردند و پس از چند دقیقه دوباره به در کوبیدند.

حالا وسط اتاق نشیمن ایستاده بودم. یک شلوار گرمکن و تی‌شرت میکی ماوس به من داشتم. جایی برای رفتن نداشتم چون خانه‌ام کوچک بود و شامل یک اتاق نشیمن، یک آشپزخانه‌ی کوچک، یک اتاق خواب و یک بالکن بود که کلاً ۷۰ متر مربع می‌شد و برای من و پسر پنج‌ساله‌ام کافی بود. من از همسرم جدا شده بودم و طبق قوانین عربستان سعودی، چون شوهر نداشتم، تحت سرپرستی پدرم بودم و بدون اجازه‌ی او نه می‌توانستم کار کنم نه دانشگاه بروم که حتی سفر کنم. اما او الان در شهر جدّه، آن سوی کشور زندگی می‌کرد.

نمی‌دانستم آیا آن مردان می‌توانستند به‌زور وارد خانه‌ام شوند و مرا دستگیر کنند یا خیر. حتی نمی‌دانستم آن‌ها کیستند. تنها چیزی که به مغزم خطور کرد، این بود که باید یک نفر را از موضوع آگاه کنم. با خانمی که روزنامه‌نگار بود، تماس گرفتم. ارتباطم با این خانم از زمانی شروع شد که برای اولین بار به حق راندگی زنان و اثبات این حق علاقه‌مند شده بودم. با این که نیمه‌شب بود ولی او به تلفن پاسخ داد و گفت برایم یک وکیل می‌گیرد، او شماره‌ی وکیلی را که قرار بود با من تماس بگیرد، به من داد. دقایقی بعد تلفنم به صدا درآمد. خانمی به نام سوعاد الشماری که خودش را وکیل معرفی کرد، آن سوی خط با من صحبت می‌کرد. اولین چیزی که به من گفت این بود که این مکالمه‌ی تلفنی را ضبط کنم. من هم با گوشی موبایلم این مکالمه را ضبط کردم.

- این اشخاص که هستند؟ آیا پلیس مذهبی هستند؟ آیا نماینده‌ای از پلیس راهنمایی - راندگی هستند؟ آیا مجوز یا حکم دارند؟

- نمی‌دانم. آن‌ها هنوز بیرون خانه هستند و مدام در می‌زنند.

سوعاد حدود بیست دقیقه با من صحبت کرد و گفت حتی اگر این



اشخاص از سازمان امنیت ملی هم باشند و من هم یک تروریست تحت تعقیب باشم، باز هم آن‌ها حق ندارند نیمه‌شب برای دستگیری به خانه‌ی من بیایند. او از من خواست تا با پلیس محلی تماس بگیرم و از آن‌ها بپرسم آیا برای دستگیری من حکمی صادر شده یا نه. اگر حکم دستگیری من صادر نشده باشد، نباید با آن‌ها هیچ‌جا بروم. به من گفت: «آن‌ها را رد کن و با آن‌ها هیچ‌جا نرو» همچنان که مردان با مشت به در می‌کوبیدند، با پلیس محلی تماس گرفتم مودی که آن‌سوی خط با من صحبت می‌کرد، این اطمینان را به من داد که برای دستگیری من هیچ حکمی صادر نشده است.

به محض این‌که گوشی را گذاشتم، تلفنم زنگ خورد. این تماس از طرف یک فعال حقوق زنان به نام خلود بود که همان روز بعد از ظهر درباره‌ی دستگیری من در توئیتر مطلب نوشته بود. نمی‌دانستم که هم‌زمان یکی از همکارانم به نام عمر الجحانی پیش یک بوته در جلوی خانه‌ام پنهان شده است. او خبر دستگیری مرا در اینترنت خوانده بود و از آن جایی که می‌دانست کجا زندگی می‌کنم، اطراف خانه‌ام با دوربین‌های پلیس پر شده می‌زد که پلیس امنیت و ماشین‌هایشان را در اطراف خانه‌ام دیده بود. خلود هم داشت قضیه را با عمر آنلاین دنبال می‌کرد. به من گفت: «منال، می‌خواهم یک کاری انجام بدهی. می‌خواهم با این مردان بروی. با انتشار این خبر که این مردان نیمه‌شب به در خانه‌ات آمده و شما را برده‌اند، آبرویشان می‌رود چون این خودش نقض حقوق شما محسوب می‌شود. ما باید آن‌ها را رسوا کنیم و آبرویشان را ببریم.»

از این ایده اصلاً خوشم نیامد چون نمی‌خواستم پسرم را تنها بگذارم ضمن این‌که هنوز نمی‌دانستم آن اشخاص که هستند اما درباره‌ی پیشنهاد خلود فکر می‌کردم. تصمیم گرفتم نماز بخوانم. به طبقه‌ی بالا رفتم و دو رکعت نماز خواندم و از خدا خواستم راه درست را نشانم دهد. ساعت نزدیک به چهار صبح بود و کمتر از یک ساعت دیگر آسمان روشن می‌شد و اولین طلوعه‌ی صبح در آسمان صحرا می‌درخشید. چیزی درونم می‌گفت: «منال

در مکه به دنیا آمد و مسلمان است. به سبب فرهنگ خاص و آموزش‌های خاص تر خانواده و جامعه، تبدیل به زنی افراطی در باورهای مذهبی شد. بدون روپنده از خانه بیرون نمی‌رفت. کاست‌های موسیقی برادرش را در آتش اجاق می‌سوزاند چرا که بر اساس آموزه‌های بنیادگرایان، شنیدن موسیقی حرام است. اما با گذشت زمان، فشارهای جامعه‌ی مردسالاری برایش غیرقابل تحمل شد. رانندگی او منجر به دستگیری و زندانی شدنش شد و از همین جا جنگ برای رسیدن به برابری در جامعه‌ای نابرابر را آغاز کرد. نتیجه‌ی همه‌ی این تلاش‌ها این بود که در سال ۲۰۱۸ رانندگی زنان در عربستان سعودی قانونی و آزاد اعلام شد. جسارت رانندگی بخشی از مسیر پرفراز و نشیب زنی است که کاملاً تصادفی به یک فعال حقوق زنان تبدیل شد.

منال شریف از طرف تایم فوربز، انجمن آزادی اسلو و دیگر رسانه‌ها و انجمن‌های بین‌المللی به شکل بسیار گسترده‌ای تمجید شد. تایم نام او را بین صد انسان تأثیرگذار دنیا قرار داد و جوایز بسیاری در این زمینه دریافت کرد.



انتشارات فروزید

ISBN 978-964-191-619-2



9 789641 916192 >

طرح جلد: فرشید خالقی